سیری بر منش و روش مرحوم ابوترابی در دوران اسارت در گفت‌وگوی «جوان» با چند نفر از آزادگان

تقریباً تمام دوران اسارت روزه بود

■ احمد محمدتبریزی

مرحوم علی اکبر ابوترابی در نظر آزادگان، شخصیتی فراتر از یک دوست و همرزم داشت. ابوترابی پدر، راهنما و مراد آزادگان در لحظه لحظه اسارت بود. بسیاری از آزادگان، تاب و تحمل سال‌های سخت و رنج‌آور اسارت را مرهون و مدیون مرحوم ابوترابی می‌دانند. سید آزادگان با منش، روش و سیره پیامبرگونه‌اش حافظ جان و سلامت نیروهای دربند و محصور شد و با برنامه‌ریزی روزهای اسارت آزادگان را از یکنواختی درآورد و فضایی معنوی برایشان ایجاد کرد. «جوان» به مناسبت سالروز شهادت مرحوم ابوترابی در خردادماه ۱۳۷۹ در گفت‌وگو با تنی چند از آزادگان، نگاهی به تأثیر معنوی ایشان بر آزادگان در دوران سخت اسارت داشته است.

رهبری بزرگ و متواضع

عیسی نری میسا از روحانیون آزاده‌ای است که هشت سال از روزهای جوانی‌اش را در اردوگاه بعثی‌ها به اسارت گذراند. نری‌میسا از سال ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۹ در خاک عراق اسیر بود و خاطرات زیادی از آن روزها دارد. او بزرگی و تواضع مرحوم ابوترابی را چنین روایت می‌کند: «از حاج‌آقا ابوترابی خاطره زیاد است. ایشان به هر اردوگاهی که می‌رفتند به آنجا سر و سامان می‌دادند و همه کارها روی نظم انجام می‌شد. یک‌بار او را از اتاق شکنجه می‌آوردند و شخص شکنجه‌گری آمد تا حاج آقا را از اتاقش ببرد که او با حالت تواضعی از این فرد عذرخواهی کرد که ببخشید من اسباب زحمت شده‌ام. من آن زمان جزو گروه نظافت بوده و مشغول نظافت محیط اردوگاه بودم و این صحنه را دیدم. وقتی حاج‌آقا را دیدم دلیل عذرخواهی‌اش را پرسیدم. گفتند که من کار خلافی انجام ندادم. از این بابت عذرخواهی کردم که من به دلیل قضا و قدر الهی سر راه او قرار گرفته‌ام و این شخص به‌رغم میل باطنی خودش و از روی اجبار ما را شکنجه می‌کند. از او عذرخواهی کردم که باعث شدم اعصابش به هم بریزد. ایشان خیلی متواضع با عراقی‌ها برخورد می‌کرد. تواضعی که از روی ترس نبود. تواضعش از روی اخلاق و انسانیت بود. بچه‌ها نسبت به رفتار ایشان اعتراض کردند که حاج‌آقا گفتند اینها مسلمان و خیلی از آنها شیعه هستند. به خاطر وجود حزب بعث و صدام مجبورند اینگونه رفتار کنند. من همانگونه که شما را برادر خودم می‌دانم اینها را هم برادر خودم می‌دانم. اگر حزب بعث و صدام از این کشور برود آنها هم مثل ما آدم‌های انقلابی خواهند شد. حاج‌آقای ابوترابی قسم می‌خورد که این تواضع به هیچ عنوان تصنعی نیست و شعر بنی‌آدم اعضای یکدیگرند را می‌خواند که باید با کرامت انسانی با اینها برخورد کرد.»

جلوگیری از تندروی

علی اکبر هاشمی از اولین آزادگان دوران دفاع مقدس است که در مهرماه سال ۵۹ در خرمشهر به اسارت نیروهای بعثی درآمد. او تأثیر حاج‌آقا ابوترابی را بر مراقبت از جان آزادگان اینگونه تشریح می‌کند: «نباید از وجود شخصی مثل حاج‌آقا ابوترابی غافل شویم. اگر ایشان نبود شاید خیلی از اسرا همان موقع شهید می‌شدند. حاج‌آقا ابوترابی می‌خواست این اسرایی که با ایمان، تقوا و مقاومت برای نظام جمهوری اسلامی می‌جنگند، حفظ شوند و اعتقاد داشت نظام به این افراد در آینده نیاز دارد. می‌گفت دشمن خیلی راحت می‌تواند بهانه‌گیری کند و شما را به شهادت برساند، شما باید روحیه و جسمی قوی داشته باشید و در مقابل توطئه‌هایشان بایستید. توصیه می‌کرد تن به خفت و ذلت نداده و بهانه هم دستشان ندهیم چون اینها از خدا می‌خواهند به شما آسیب برسانند. جلوی تندروی و توطئه دشمنان را می‌گرفت. از آن زمان به بعد ما کیاست اسلامی را به کار بردیم و سعی می‌کردیم ضمن اینکه بهانه دستشان ندهیم در خفا مراسم‌های مختلف هنری، مذهبی و آموزشی داشته باشیم.»

پناهگاهی بسیار مستحکم

حاج عبدالمجید رحمانیان از آزادگان و نویسندگان دفاع مقدس ۱۱ اردیبهشت سال ۱۳۶۱ در فکه در حالی که پایش مجروح شده بود در محاصره دشمن قرار می‌گیرد و اسیر می‌شود. رحمانیان خاطره و حرف از سید آزادگان زیاد دارد: «برایم یک آدم جدیدی بود که تا به حال مانند او را ندیده بودم. همه رفتار و حرکاتش با دیگران فرق می‌کرد. زمانی که من ایشان را زیارت کردم ۴۰ سال سن داشت. غذا خوردنش با تأنی بود و با آرامشی که داشت حرف‌هایی می‌زد که از جنس دیگری بود. زمانی که من با ایشان دست دادم دستم را آرام فشار داد، در دستش نگه داشت و من احساس می‌کردم حاج‌آقا یک پناهگاه بسیار مستحکم برای همه آزادگان است. با لبخند و تبسم خاصی برخورد کرد انگار اسارت برایش الکی بود. به نظرم یک مأموریت الهی داشت که خداوند به عهده‌اش گذاشته بود که بیاید و خیلی‌ها را هدایت کند. دیدمان را نسبت به زندگی عوض کرد. ما بسیجی بدون ترمز بودیم و از چیزی ترس نداشتیم. همه به عشق شهادت وارد جبهه شده بودیم و از چیزی نمی‌ترسیدیم ولی وقتی حاج‌آقا را دیدیم متوجه شدیم انسان باید جاهایی دندان روی جگر بگذارد، کتک بخورد و فریاد نزند.»

رحمانیان حاج آقا ابوترابی را پدری به تمام معنا مهربان می‌داند و ادامه می‌دهد: «برخی سنشان از حاج‌آقا بیشتر بود و چنان آنها را از لحاظ اخلاقی تحت سیطره خودش می‌گرفت که برایمان عجیب بود. انسانی دارای ابعاد مختلف بود. در عبادت هیچ کس به گردش نمی‌رسید. بعضی از شب‌ها سحر که بیدار می‌شدم می‌دیدم حاجی از شب تا سحر در حالت سجده بوده است. یک بار به ایشان گفتم حاج‌آقا برایتان سخت نیست؟ پای آدم در حالت سجده اذیت می‌شود و ایشان می‌گفت که اگر می‌خواهم بخوابم بگذار همین‌طور خوابم ببرد. این عبادتش بود. بیشتر روزهای اسارت هم روزه بود. می‌توانم بگویم همه اسارتش روزه بود مگر اینکه کسی دعوتش می‌کرد. در ورزش در همه رشته‌های ورزشی کارکشته بود. زمانی میز پینگ‌پنگ برایمان آوردند و در مسابقاتی که برگزار کردیم اول شد. خودش می‌گفت در شنا و شیرجه مدرک دارد. گاهی برایمان حرکات ژیمناست‌ها را انجام می‌داد. فوتبال و والیبال را به خوبی بازی می‌کرد. ورزش باستانی را هم به خوبی بلد بود. در دو و میدانی هم مهارت خاصی داشت. در کنار تمام این کارها هیچ‌گاه متانت و هیبتش از دست نمی‌رفت. در کنار مهربانی و عطوفتش هیبت خاصی داشت. بسیار کم حرف می‌زد. همیشه متبسم بود. نمی‌دانم این قدرت از کجا می‌آمد. گویی در یک قالب کوچکی امیرالمؤمنین زنده شده بود.»

توصیه‌های امنیتی حاج آقا

محمد هاشم عاملی آزاده دیگری است که در کسوت روحانیت به اسارت نیروهای بعثی درآمد. عاملی ۹ اردیبهشت ۶۵ در یک عملیات ایذایی اسیر شد و سال‌ها سختی‌های اسارت را به جان خرید. عاملی وجوه شخصیتی مرحوم ابوترابی را چنین توصیف می‌کند: «در اردوگاه ۱۷، یک سال و نیم آخر اسارتم را در خدمت حاج آقا ابوترابی بودم. شخصیت اخلاقی بی‌نظیری داشتند. می‌توانم بگویم دیگر کسی را مثل آقای ابوترابی از نظر اخلاقی و رفتاری ندیدم. با اینکه سن زیادی نداشتم ولی به دلیل همشهری بودن ایشان را به خوبی می‌شناختم. چون پدر و اجدادم روحانی بودند حاج‌آقا خانواده ما را می‌شناختند و ارتباط خیلی نزدیکی با ایشان داشتم. مرحوم ابوترابی آنقدر رفتارشان با همه خوب و نزدیک بود که کسی متوجه نمی‌شد این شخص دوست است یا دشمن. یعنی با همه عدالت رفتاری داشتند. حتی با کسانی که به سازمان منافقین ملحق شده و برگشته بودند ارتباط خوب و گرمی داشتند. حتی شاید ارتباطشان با آنها گرم‌تر از بچه‌های خودمان بود. این رفتارشان فقط به خاطر این بود که آنها را مجدداً جذب کنند.»

وی ادامه می‌دهد: «بیشتر تأکید و توصیه‌شان به بچه‌ها امنیتی بود تا کسی آسیب نبیند. مثلاً یک بار من و چند طلبه دیگر از حاج‌آقا ابوترابی درخواست کردیم برایمان کلاس بگذارد اما ایشان قبول نمی‌کرد و بعداً با رعایت خیلی از مسائل من و دو نفر دیگر از بچه‌ها را قبول کرد و در شرایط عادی مثلاً هنگام قدم زدن در حیاط برایمان مطالب را منتقل می‌کرد. غیر از این در طول ۱۰ سال اسارت قبول نکرد برای کسی به شکل مشخص کلاس بگذارد. چون نگران بود مشکلی ایجاد شود و آزادگان بابتش صدمه ببینند. نگران بودند مکتوبه‌ای از خودشان باقی بگذارند و باعث دردسر برای بچه‌ها شود. قبول نمی‌کردند چیزی بنویسند. خودم در اردوگاه ۱۰، جزوه‌ای را در خصوص مسائل اعتقادی و اخلاقی، جزوه‌های درسی و صرف و نحو عربی نوشتم. هنگامی که ترجمه و تفسیر قرآن داشتیم بچه‌ها مطالب را می‌نوشتند. زمانی که امام رحلت کردند زندگینامه حضرت امام را در ۸۰ صفحه به یکی از بچه‌های خوشنویس گفتم و ایشان تحریر کرد. یا جزوه‌ای از احکام را در حدود ۳۵۰ مسئله شرعی نوشتم. مسائل شرعی را طلبه‌ها به صورت پراکنده می‌گفتند و قرار شد هر کس مسائل ضروری را بنویسد و اینها را یکی کنیم. من حدود ۳۵۰ مسئله نوشته بودم و بعداً این شد اساس کار و به همراه طلبه‌های دیگر سبک و سنگین کردیم و به صورت یک جزوه احکام در اختیار بچه‌ها قرار دادیم. حاج‌آقا ابوترابی قائل به این کارها نبودند و وقتی افراد به ایشان مراجعه می‌کردند قبول نمی‌کردند مطلبی را بنویسند یا کلاسی بگذارند.»

نصایح پیامبرگونه سید آزادگان

حتی آزادگانی که بهره چندانی از بودن در کنار مرحوم ابوترابی نبرده بودند، از وجود ایشان سیراب می‌شدند و زندگی‌شان را بر اساس برنامه و صحبت‌هایشان تنظیم می‌کردند. آزاده و جانباز نصرالله اکبرزاده سال ۱۳۶۱ در عملیات والفجر مقدماتی اسیر شد. سابقه آشنایی اکبرزاده با مرحوم ابوترابی خیلی زیاد نبود ولی نعمت حضور ایشان و تأثیرشان بر وجود این آزاده کارساز بود: «در اردوگاهی که من بودم، حاج‌آقا ابوترابی تنها چند روز حضور داشت، اما در تمام دوران اسارت از صحبت‌ها و نصایح مرحوم ابوترابی استفاده می‌کردم و به نظرم حضورشان در همه اردوگاه‌ها احساس می‌شد. آقای ابوترابی امام ما در دوران اسارت بود. کسی بود که هر جا بین ما و عراقی‌ها مشکلی پیش می‌آمد و احتمال می‌داد که ممکن است به نیروهای ایرانی آسیبی وارد شود با نصایح پیامبرگونه و رفتارش باعث نجات جان آزاده‌ها می‌شد. اخلاقش به قدری کشش و جذابیت داشت که عراقی‌ها را هم جذب خودش می‌کرد. گاهی اوقات با صحبت‌های حاج‌آقا ابوترابی از اعتصاب دست می‌کشیدیم و همین باعث می‌شد از عواقب بعدی کارمان در امان بمانیم. اگر مشکلی برای ما پیش می‌آمد با احوالات روز آگاه‌مان می‌کردند. بیمارستان‌ها یکی از مراکز نشر اخبار بود. بچه‌ها از اردوگاه‌های مختلف به بیمارستان‌ها می‌آمدند و پیام‌های آقای ابوترابی را به هم می‌رساندند. حرف‌هایشان هم همیشه آویزه گوش ما بود. تنها چیزی که در دوران اسارت برایمان نویدبخش بود صحبت‌ها و راهنمایی‌های پیامبرگونه آقای ابوترابی بود.»

قدرت‌الله هزاوه آزاده دیگری است که در ۲۸ شهریور ۱۳۵۸ به اسارت نیروهای دشمن درآمد و مدت ۱۰ سال اسارت را در اردوگاه‌های عراق تحمل کرد. هزاوه بیان می‌کند که حاج آقا ابوترابی پس از آزادی هم منش‌شان تغییری نکرد و یک مأمن امن برای آزادگان بود: «ایشان کلی برنامه برای خودش و بچه‌ها داشت. حاج آقا جزو افرادی بود که وقتی به ایران آمد از زمان اسارتش هم بهتر شد. حاج‌آقا ابوترابی خیلی خوب بود و در ایران خیلی بهتر از قبل شد. کسانی بودند که بعد از آزادگی سمت و مسئولیت گرفتند و دیگر ما را به یاد نیاوردند ولی حاج آقا ابوترابی زمانی که حتی نماینده مجلس هم بود اجازه می‌داد آزادگان با تندی با او صحبت کنند. به ما می‌گفت با این عزیزان بد برخورد نکنید، اینها اگر به من بد و بیراه نگویند به چه کسی بگویند. روحیه‌ای داشتند که همه را گرد خودشان جمع می‌کردند و با مماشات با آزادگان رفتار می‌کردند.»

گزارش

گزارش «جوان» از زیارت مزار شهدای محله فرحزاد در شمال‌غرب تهران

«ف» مثل فرحزاد «ش» مثل شهدای فرحزادی

■ صغری خیل فرهنگ

خیلی از ما با تفرجگاه فرحزاد در شمال‌غرب تهران آشنا هستیم. نامش را شنیده‌ایم و شاید چند باری نیز در محیط باصفایش حضور یافته‌ایم، اما شاید کمتر کسی از ما یاد شهدای این منطقه را کند که اغلب آنها با نام فامیل فرحزادی شناخته می‌شوند. شهدایی که زاده روستای قدیمی فرحزاد و مناطق پیرامونش بودند و در دوران دفاع مقدس مانند بسیاری از مردان سرزمینمان راهی جبهه‌های جنگ شدند. شهید محمدمهدی فرحزادی یکی از شهدای همین منطقه است که با نامش در یک کانال تلگرامی آشنا شدم و تصمیم گرفتم برای زیارت مزار او و دیگر شهدای محله فرحزاد به شمال‌غرب تهران بروم. تنها نشانی‌ام این بود که مزار شهید فرحزادی در صحن امامزاده ابوطالب(ع) قرار دارد.

زیارت شهدا

پیدا کردن امامزاده ابوطالب (ع) کار چندان راحتی نیست. یک آدرس تقریبی دارم که نشان می‌دهد امامزاده جنب اتوبان یادگار امام واقع است. بعد از کمی پرس و جو، به خیابان ایثار شمالی راهنمایی می‌شوم. همان جا خودم را در کوچه پس کوچه‌هایی می‌بینم که خانه‌هایی قدیمی در خود دارند. خانه‌هایی با روح ایرانی که از تماشایشان سیر نمی‌شوم. دقیقاً انتهای خیابان ایثار شمالی جنب یک درمانگاه بهداشت، به گورستانی می‌رسم.

داخل آرامگاه، بیش از هر چیزی مزار شهدای گمنام و دیگر شهدا خودنمایی می‌کند. نوشته‌های روی سنگ مزارشان را با ذکر فاتحه‌ای مرور می‌کنم: شهید حسین فرحزادی متولد ۱۸ اسفند ماه ۱۳۴۶، شهادت در فاو ۱۸ بهمن ماه ۱۳۶۵. شهید رضا صالحی فرحزادی متولد ۱۳۴۷ شهادت در کربلای ۵، شهید قاسم فرحزادی، شهید حسین فرحزادی ولادت ۱۰ خرداد ماه ۱۳۴۱، شهادت ۱۹ فروردین ماه ۱۳۶۶ کربلای ۶.

آستان امامزاده ابوطالب(ع)

کمی دورتر از مزار شهدای فرحزادی، کوچه‌ای است که در انتهایش تابلوی سبز رنگ آستانه مقدس امامزاده ابوطالب جلوه‌گری می‌کند. مزار شهید محمد مهدی فرحزادی در صحن همین امامزاده است. پله‌ها را یکی پس از دیگری طی می‌کنم تا وارد حیاط امامزاده می‌شوم. نام صاحب مرقد در زیارتنامه ابوطالب بن فضل بن زید بن علی بن الحسین (ع) ذکر شده است. بر این اساس، امامزاده ابوطالب از نوادگان امام حسین(ع) است. اینجا حیاطی زیبا و سرسبز دارد که با طراوت معنوی‌اش زائران را مسحور می‌کند. کمی آن طرف‌تر در کوچکی به حریم داخلی امامزاده راه دارد. از در که می‌گذرم، مزار ۱۲ شهید آرمیده در صحن امامزاده پیش رویم گسترده می‌شود، اما اول باید امامزاده را زیارت کنم و بعد به سراغ شهدا بیایم. مزار شهید محمد مهدی فرحزادی در میان مزار این ۱۲ شهید است. بعد از زیارت امامزاده ابوطالب، مزارش را در کنار مزار شهید شیخ محمد مطلبی می‌یابم.

نوشته‌های سنگ مزار نشان می‌دهد که شهید محمدمهدی فرحزادی متولد ۳۰شهریور ماه سال ۱۳۴۰ بود که در تاریخ ۲۲ فروردین ماه سال ۱۳۶۲ در منطقه ابوقریب به شهادت رسیده است. از خادم امامزاده سراغ خانواده شهید را می‌گیرم اما گویی کسی از آدرس و نشانی شان مطلع نیست. سعی می‌کنم اطلاعاتی از اهالی کسب کنم. هر کسی بخشی از خاطرات شهید را با خود دارد. ماحصلش این می‌شود که می‌فهمیم محمد مهدی در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمده بود. پدرش به دلیل ارادتی که به حضرت حجت(ع) داشت، نام محمد مهدی را برایش انتخاب می‌کند. این شهید بزرگوار سال دوم راهنمایی در مدرسه علمیه فرحزاد ثبت نام و با پیروزی انقلاب و شروع جنگ، رخت رزم به تن می‌کند. محمد مهدی مدتی بعد به عضویت سپاه در می‌آید.

عاشق امام زمان(عج)

شهیدمحمدمهدی فرحزادی عاشق دیدار صاحب‌عصر(عج) بود. او در عملیات والفجر مقدماتی مسئولیت گروهانی را بر عهده می‌گیرد و در همین عملیات مجروح می‌شود. مدتی بعد دوباره عزم رفتن می‌کند و سرانجام در روز ۲۲فروردین ماه سال ۱۳۶۲ همراه با باز شدن شکوفه‌های بهاری بر اثر انفجار مین به شهادت می‌رسد.

بعد از زیارت مزار شهید فرحزادی و دیگر شهدای این محله، وقت رفتن فرا می‌رسد. تمام مسیر برگشت به خانه به این شهید بزرگوار فکر می‌کنم که چطور با نامش در یک کانال تلگرامی، به نوعی برایم دعوتنامه فرستاده بود. او و همه شهدای سرزمینم امامزادگان عشقی هستند که مزارشان تا ابد زیارتگاه اهل یقین خواهد بود.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۱۰۴

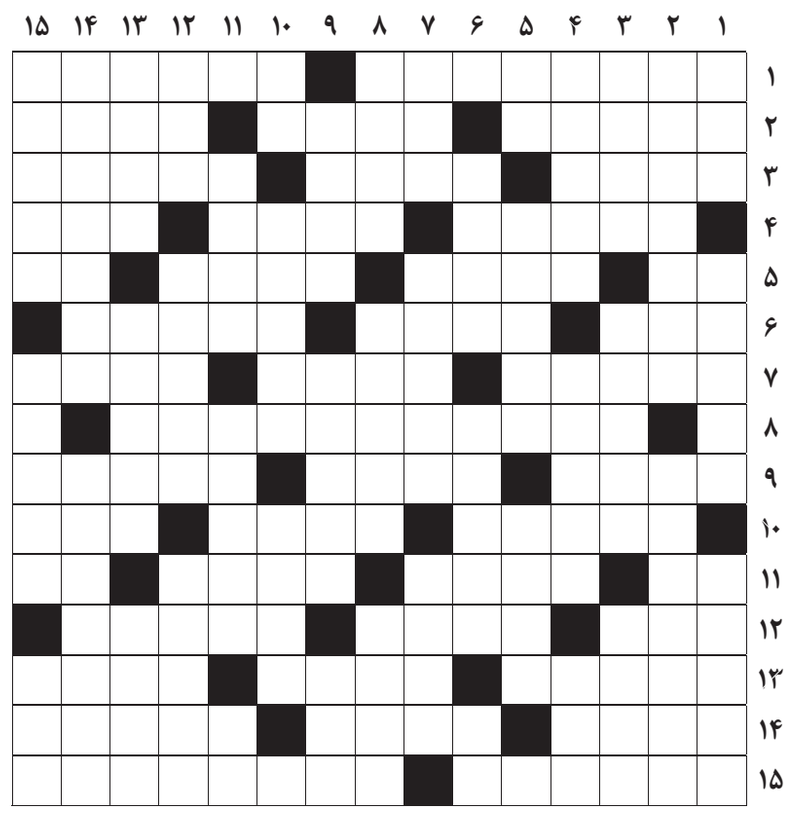

از راست به چپ

■ ۱- روزنامه پرشمارگان چاپ مسکو- از سبزی‌های خوراکی ■ ۲- از خلبانان شهید- لگد- یار همایون ■ ۳- محل توقف و بارگیری کشتی‌ها- کاهلی و تنبلی- داد و فریاد مردم ■ ۴- سازی در ارکسترهای مجلسی بزرگ- شهری در چرخ خیاطی- دماغ‌سوخته ■ ۵- صابون خیاطی- نمایش خنده‌آور- عطر زیبای طبیعت- رود فرانسوی ■ ۶- مرد بی زن- لحظه‌ها- نام زارعی هنرپیشه فیلم بادیگارد ■ ۷- از خلفای عباسی- ماسک- وسیله سرخ‌کردنی ■ ۸- نمایشنامه‌ای مشهور از ویلیام شکسپیر ■ ۹- خراب و فاسد- کشور نایروبی- نوعی باکتری به شکل میله باریک ■ ۱۰- فرومایگی- همراه مال- جواب هوی ■ ۱۱- تکرار حرفی- آهسته آهسته- شمشیرزن- رنج ناتمام ■ ۱۲- کشک- خدای یهود- رساندن نامه یا پیام به کسی ■ ۱۳- پایتخت کریمخان- متضاد نرم و هموار- شرکت سازنده خودروهای سنگین سوئد ■ ۱۴- تنه درخت- ضرورت ورزش تیراندازی- نخستین پایتخت پاکستان پس از استقلال ■ ۱۵- مینیاتوریست- علم حرکات و مکانیک اجسام

از بالا به پایین

■ ۱- زینت انسان- فیل باستانی- لقب حضرت ابراهیم ■ ۲- چوب پنبه صنعتی- وسیله‌ای در اتومبیل ■ ۳- یرقان- رود استرالیا- کار امروز را نباید به آن سپرد ■ ۴- زگیل- برآمدگی پشت شتر- ارسباران قدیم ■ ۵- رودی که از پاریس می‌گذرد- پر و لبریز- ارزیاب گمرکی ■ ۶- موجود؛ حادث- به تنهایی- ناشنوا ■ ۷- غول یخی هیمالیا- مرکز دایره- راه اصلی اتصال به اینترنت ■ ۸- روزها- سال‌شمار- وحشت ■ ۹- پایتخت چک- موسسه اتومبیل کرایه- ساعت قدیمی ■ ۱۰- یازده- پایتخت کشور چای- از نمازهای واجب ■ ۱۱- فریاد بلند- گیاه عشقه- اندک مرتفع جهان است- ابزار ■ ۱۴- برادر امام رضا- دادستان در دوره ایلخانیان ■ ۱۵- با آرشه نواخته می‌شود- پاپوش سبک- هفته انگلیسی‌زبان

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

						۳		۶
		۵	۶		۹			
		۲			۴			
	۷							۸
	۱	۹		۸			۴	
	۴				۶			۹
۹			۴				۱	
۶			۱			۴	۲	
			۷		۵			

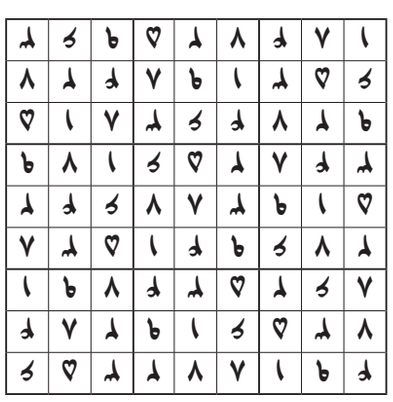

جدول کلمات متقاطع
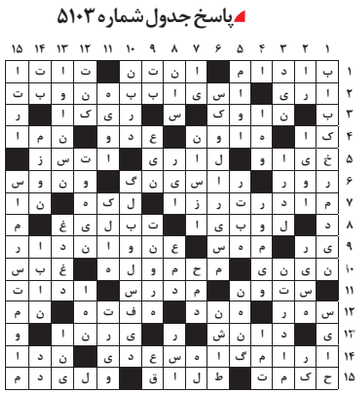
پاسخ جدول شماره ۵۱۰۳